

به نام خدا



سلام و عرض ادب خدمت استاد شهبازی نازنین و دوستان و همراهان عزیز

«دو بُعد وجودی انسان»

انسان بصورت هشیاری بی فرم وارد جهان شده و بر اساس طرح تکاملی زندگی، برای بقا خود و یادگیری جدایی، با اقلام جهانی همانیده می شود.

بر اساس پیمان الست قرار بوده که بعد از مدت کوتاهی با شناسایی، همانیدگیها از مرکز ما به حاشیه بروند، اما بر اثر ناآگاهی، تربیت غلط، نداشتن بینش لازم و مهمتر از همه آشنا نبودن با بزرگان و مفاهیم اصیل معنوی همانیدگیها را در مرکز نگه داشتیم و به آنها چسبیدیم و حس وجود به آنها تزریق کردیم. غافل از اینکه با این کار مرکز عدم را که قرار بود چهار برکت اصلی زندگی یعنی عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از او بگیریم پوشانیدیم و عملاً گرفتار کُفر شدیم و خود را در چاه تاریک ذهن زندانی کردیم. و بجای آنکه خواستار زندگی از هشیاری حضور و مرکز عدم که بُعد اصلی ماست باشیم گدای زندگی از من ذهنی که دارای عقل جزویی و محدود اندیش می باشد شدیم.

متأسفانه با پیروی کردن از عقل جسمی از مسیر اصلی زندگی دور شدیم و به درد و رنج افتادیم، و بر اثر تقلید از جمع، درد و رنج روال عادی زندگیمان شد.

خواستن تأیید و توجه و برتر در آمدن، ما را در مسیر هرچه بیشتر بهتر انداخت، بدون اینکه فکر کنیم که آیا لازم است؟!

حتی در درد و رنج هم این شعار من ذهنی را عملی کردیم! هیچگاه با خود فکر نکردیم که آیا لازم است کینه و رنجش را سالها نگه داریم؟

آیا لازم است که اینقدر از اطرافیان خود توقع داشته باشیم؟

پرداختن به امیال و خواسته های من ذهنی سبب شد که بُعد جسمانی ما قویتر شود و از بُعد معنوی و مرکز عدم دور و دورتر شویم.

حال آنکه خداوند همیشه و در همه حال به فکر بُعد معنوی ما بوده و هست و اصل و ذات ما همیشه خواستار یکی شدن با زندگی می باشد.

مولانا در دفتر دوم دو بُعد وجودی انسان را اینگونه بیان می کند:

در وجود ما هزاران کرگ و خوک

صالح و ناصالح و خوب و خَشوک

حکم، آن خور است کان غالبتر است
چون که زر بیش از مس آمد آن زر است

ساعتی گرگی درآید در بشر
ساعتی یوسف رُخی همچو قمر 

ابیات ۱۴۱۷-۱۴۱۸ و ۱۴۲۰ از دفتر دوم مثنوی

و بسته به کیفیت فضاگشایی ما هر لحظه از مرکز ما خوی و صفتی نمایان میشود.

هر زمان در سینه نوعی سر کُند 
گاه دیو و، گاه مَلک، گاه دام و دَد 
مثنوی-دفتر دوم-بیت ۱۴۲۶

برای رهایی از من ذهنی و خاصیت‌های مُخربِ آن تنها چاره ما تسلیم بودن در برابر زندگی و آشتی با اتفاقاتی است که خداوند از سرِ لطف برای بیداری ما بوجود می‌آورد که با فضاگشایی در اطراف آنها و تمرکز روی خود بشرط خاموش بودن ذهن و کنار زدن عینکِ همانیدگیها بدونِ مقاومت و قضاوت اجازه می دهیم گوش عدم شنو و چشم عدم بین ما وارد عمل شود تا بُعدِ معنوی ما تقویت شود.

مولانا می فرماید:

دل تو را در کویِ اهلِ دل کَشَد
تَن تو را در حَس آب و گل کَشَد 

هین غذایِ دلِ بده از همدلی
رو بچو اقبال را از مُقبلِ 

مثنوی -دفتر اول-ابیات ۷۲۵ و ۷۲۶

دل، مرکز عدم می خواهد ما را به فضای یکتایی ببرد در حالیکه هشیاری جسمی ما را در ذهن همانیده نگه می‌دارد، مولانا به ما هشدار می دهد که اگر می خواهی تبدیل در تو صورت بگیرد باید از فضای گشوده شده و مرکز عدم به دل و جانت غذا بدهی و اگر می خواهی از حقیقتِ فضای یکتایی آگاه شوی باید قرین انسانهای زنده به حضور شوی.

درون ما انسانها همیشه دو نیرو در تضاد و جدال با هم می باشند؛

آبِ گل خواهد که در دریا رود
گل گرفته پایِ آب و می کشد

گر رهاند پایِ خود از دستِ گل
گل بماند خُشک و او شد مستقل

مثنوی-دفتر سوم-ابیات ۲۲۵۴ و ۲۲۵۵

در ارتباط با دو بُعد انسان شعری زیبا از زنده یاد فریدون مُشیری هست:

گُفت دانایی که: گرگی خیره سر
هست پنهان در نهادِ هر بشر

هر که گرگش را در اندازد به خاک
رفته رفته می شود انسانِ پاک

و آن گه با گرگش مُدارا می کند
خلق و خوی گرگ پیدا می کند

در جوانی جانِ گرگت را بگیر
وای اگر این گرگ گردد با تو پیر

روز پیری، گر که باشی هم چو شیر
ناتوانی در مصافِ گرگِ پیر

مردمان گر یکدگر را می درند
گرگهاشان رهنما و رهبرند

و آن ستمکاران که با هم محرم اند
گرگ هاشان آشنایانِ هم اند

گرگ ها همراه و انسانها غریب
با که باید گفت این حالِ عجیب؟

سپاس بیکران
با احترام، رضوان از تهران